

آی قصه قصه قصه

فضای دکور: جنگل انبوه بایک کلبه کوچک.

قصه گو وارد صحنه می شود

سلام سلام کوچیکترا بزرگترا

سلام به روی ماتون

قصه داریم براتون

ای قصه قصه قصه

نون و پنیر و پسته

روزی روزگاری بود

رود و بیشه زاری بود

پشت بیشه زاریه کوه بود

زیر کوه یه غاری بود

توی اون غار بزرگ

لونه ساخته بود یه گرگ

گرگ بدجنس و بلا

یه دهن داشت قد یه چا

جایی روی تپه ها

بزی بود زنگوله پا

شاخ بلند و سم طلا

یه بز بود و سه بزغاله

مادر بود و سه نوخاله

اولی حبه انگور

چشم عسلی و موبور

اون یکی سنگول

(به اطراف نگاه می کند)

سنگول / سنگول کو؟ سنگول کجایی؟

خرگوش وارد صحنه می شود: من بشم سنگول؟

قصه گو؛ چی؟ تو بشی سنگول؟! خرگوش: اره خب

مگه چیه. من می تونم نقش سنگولو بازی کنم.

قصه گو: خب مته اینکه چاره‌ای نداریم. بله داشتم

می گفتم اسم یکیش سنگول بود.

خرگوشی: یعنی من!!!

قصه گو: اون یکی اسمش منگول بود!! منگول

منگول کجاست؟

خرگوشی: منگول با مامانش رفته صحرا تا علف تازه

بیاره.

قصه گو: وای حالا چیکار کنیم؟

(الاغ یورتمه زنان و با شادی وارد صحنه می شود)

الاغ: سلام سلام من او مدم. خوش او مدم. این جا
چه خبره؟؟ چرا ناراحتین؟؟

خرگوشی: ما تو قصه مون منگول نداریم.

الاغ: (با خنده) این که کار نداره منم میشم منگول.

قصه گو: چی تو بشی منگول؟؟ چه حرفا؟؟

الاغ: خب مگه چیه من بشم منگول!

قصه گو: همیشه تو گوش درازی نه منگول.

الاغ: من می تونم نقش منگولو بازی کنم باور کنین.

قصه گو: باشه، قبول.

بله داشتم می گفتم یک روز مامان بزی قبل از رفتن

به صحرا به بچه ها سفارش می کنه که درو به روی

غریبه ها باز....

خرگوشی و الاغ: نکنن.

قصه گو: بله، اما مامان بزی هنوز از خونه شون دور

نشده بود که گرگ بلا که اون نزدیکی قایم شده بود

سرو کله اش پیدا میشه.

گرگی گرگی کو؟؟ (به اطراف نگاه می کند) گرگی

کجایی؟؟

الاغ: گرگی رفته از این جا.



خرگوشی: وای حالا چیکار کنیم؟ قصه سنگول و منگول که بدون گرگ نمیشه.

قصه گو: آها من می دونم چیکار کنم. من میشم گرگ.

خرگوش: نه شما خیلی مهربونین نمی تونین گرگ بشین گرگا بدجنس.

قصه گو: چرا میشه!! اجازه بدین از بچه ها بپرسم اگه اجازه دادن منم نقش گرگ رو بازی می کنم.

(قصه گو رو به بچه ها) بچه ها جون، ما تو قصه مون گرگ نداریم. شما اجازه می دین من نقش گرگ رو بازی کنم؟ قول می دم که نقشمو خوب اجرا کنم. اجازه می دین؟

بچه ها: بله.

قصه گو: ممنونم که اجازه دادین بچه ها (ساکي را برمی دارد) خب بذارین ببینم این جا چی داریم؟؟ آهان اینم ماسک گرگ. نترسین من خانوم قصه گو هستم نه گرگ واقعی آهان اینم از ماسک. حالا شما برین قایم شین من مثلاً گرگی، میام در خونه تون.
الاغ: آخ جون من این قصه رو خیلی دوس دارم بیا

بریم خرگوشی. (هر دو وارد کلبه می شوند.)
گرگ: منم منم گرگ بلا، گرگ سیاه ناقل دارم یه
غصه و غم غذا خورم خیلی کم.
دیگه ندارد هیچ سود شکم می کنه قار و قور.
خب اینم کلبه بزبزک ها بهتره در بززم.
(در می زند و در گوشه ای پنهان می شود.)
خرگوشی و الاغ از پنجره به بیرون نگاه می کند.)
کیه کیه در می زنه تقه بالق لق می زنه؟
گرگ: (با صدای خشن) منم منم مامان بز
علف آوردم با خربزه
وقتی که مامان خسته است
چرا در لونه بسته است؟؟
الاغ: ااا ما نباید گول بخوریم. باید حواسمونو جمع
کنیم باشه؟
خرگوشی: باشه.

هر دو: دروغ نگو با اون صدا گرگ سیاه بد ادا
مامان بز بی خوش زبون صداش گرم و مهربون
(گرگ با عصبانیت) آه، از دست این صدا، باید یه
فکری بکنم. آهان شیرشیر خیلی خوبه امانه من

گوشت خوارم شیر دوس ندارم. بهتره تمرین کنم تا
صدامو نازک کنم. (گرگ شروع به تمرین می کند و
موسیقی تند نواخته می شود.)

گرگ: (با صدای نازک) منم منم مامان بزه.
آهان این جوری خوب شد. (به سمت در خانه بزی
می رود.)

خرگوش و الاغ: کیه کیه در می زنه با پا و با سر
می زنه

وای دستاش چقد بزرگه نکنه دوباره گرگه.
گرگ (با صدای نازک)

منم منم مامان بزه

علف آورده با خربزه

خسته ام و خرد و خمیر

آورده ام یونجه و شیر

خرگوشی: آخ جون من یونجه خیلی دوس دارم درو
باز کنیم؟؟

الاغ: اولاً که یونجه غذای منه. تو باید هویج بخوری.

هویج غذای خرگوشاست. بعدشم اول بذار بینم.

هان!! اووف، چه پوزه ی بزرگی، دروغ نگو، تو گرگی،

چه گوشای درازی، چه گرگ حقه بازی.
(از خانه خارج می شوند.)

الاغ: آهای گرگ بلا تو خجالت نمی کشی! سنگول
می خوای! منگول می خوای! بیایا منو بخور.
گرگ: س سلام. تو این جا چیکار می کنی؟؟ الاغ:
کوفت سلام. چیه؟

زبونت بند اومد آره؟ بیایا من منگولم منو بخور.
گرگ: تو تو این جا چیکار می کنی؟ اصلاً بگو بینم
سنگول کو؟ منگول کو؟ حبه انگور کو؟؟
خرگوشی: گول خوردی آی گول خوردی ما تو
قصه مون سنگول نداریم، منگول نداریم، حبه انگور
نداریم.

الاغ: (الاغ شروع می کند به عرعر کردن و جفتک
انداختن)

گرگ: صداتو ببر.

الاغ: چی؟ صداتو واسه من بلند می کنی؟ اون بالا
رو بین. (مشتی به فک او می زند.)

گرگ: آخ فکم.

الاغ: حالا پایین رو بین. (مشتی بر ملاجش

می زند.)

گرگ: آخ ملام.

خرگوشی: حفته. حسابی خدمتش بررسی گوش
درازه جون.

گرگ: خدمت منو برسه؟ حالا نشونت می دم.

الاغ: باشه بیا جلو بینم چیکار می تونی بکنی؟؟
(به شکل دایره در صحنه می چرخند.)

گرگ: گرگمو و گله می برم

الاغ: چوپون دارم نمی داریم

گرگ: دندون من تیزتره

الاغ: سم های من قوی تره.

(با موسیقی تند و صدای ضربات مبارزه آن دو آغاز
می شود.)

(الاغ با ضربات محکم و حملات پی در پی بر گرگ
غالب می شود.)

گرگ: (سراسیمه از صحنه خارج می شود.)

الاغ و خرگوشی: گرگی فراری شده

سوار گاری شده

گرگی فراری شده

سوار گاری شده

الاغ: دیدی چقدر قوی بودم؟؟

خرگوشی: منم بهت کمک کردم.

الاغ: آره.

(قصه گو ماسک را از سر برداشته وارد صحنه

می شود.)

قصه گو: خب بچه ها، با کمک هم تونستیم گرگو

فراری بدیم و بیرونش کنیم.

الاغ: خانوم قصه گو: ببخشید که زدمتون، ببخشید.

قصه گو: خواهش می کنم! اشکالی نداره. توی قصه

بود دیگه. حالا واسه این که شاد بشیم بهتره با هم

یک شعر قشنگ بخونیم آماده این؟

همه: بله.

(قصه ما به سر رسید

گرگی به مقصد نرسید (۲)

(بالا رفتیم دوغ بود

پایین اومدیم ماست بود (۲)

قصه گو: قصه ما چی بود چی بود؟

همه: راست بود راست بود راست بود.

سه نمایش نامه برای کودکان | آی قصه قصه قصه

(با اتحاد و همدلی
دور کردیم از این جابدی (۲)